

Research Paper

What is genealogy? An Investigation of Some Theoretical-Methodological Considerations of Genealogy

Arash Heydari*¹

¹ Assistant Professor, Department of Cultural Studies, Tehran University of Science and Culture



10.22080/lpr.2023.25606.1007

Received:

June 10, 2023

Accepted:

August 16, 2023

Available online:

October 18, 2023

Keywords:

Genealogy, Discourse, Historiography, Power.

Abstract

Encountering history and historiography is often a museum and event encounter. In other words, history, rather than being understood as a current and now flow, is regarded as something from the past and finished, which is far away from us and is like a museum full of interesting objects and events that can be seen or taken advice from them. The present study aims to describe and explain the method of genealogy. For this purpose, the current research first tries to discuss the position and necessity of this theoretical-methodological horizon. Then, the theoretical grounds of this approach are examined from three perspectives of Nietzsche, Weber, and Althusser. Consequently, by focusing on two works of Michel Foucault, this study attempts to explain the principles of this theory method. The final stage of this research also tries to examine some common errors in understanding this approach. The principles emphasized in this study are as follows: genealogy is not an explanation of event by event or tracing a chain of events; genealogy is not just about breaks; genealogy is not the history of thought writing; the speech-non-speech distinction is important; genealogy creates its own archival and documentary system; and genealogy is related to the idea of liberation.

*Corresponding Author: Arash Heydari

Address: Assistant Professor, Department of Cultural Studies, Tehran University of Science and Culture

Email: Arash.heydari@usc.ac.ir

علمی

تبارشناسی چیست؟ جستاری درباره‌ی برخی ملاحظات نظری - روشی پیرامون تبارشناسی

آرش حیدری*^۱

^۱ استادیار گروه مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ تهران



10.22080/lpr.2023.25606.1007

چکیده

مواجهه با تاریخ و تاریخ‌نگاری در اغلب اوقات مواجهه‌ای موزه‌ای و رویدادی است. به عبارت دیگر، تاریخ بیش از آنکه جریانی حاضر در اینجا و اکنون فهمیده شود همچون چیزی از سر گذشته و پایان یافته فهمیده می‌شود که از ما دور است و همچون موزه‌ای آنجا افتاده و سرشار از اشیا و رویدادهای جالب توجه به نظر می‌رسد که می‌توان آن‌ها را تماشا کرد یا از آن‌ها پند گرفت. مقاله‌ی حاضر با هدف توصیف و توضیحی از روش تبارشناسی است. بدین منظور ابتدا تلاش می‌شود از جایگاه و ضرورت این افق نظری-روشی بحث شود. سپس زمینه‌های نظری این رویکرد در سه لحظه‌ی نیچه، وبر و آلتوسر مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از آن با تمرکز بر دو اثر میشل فوکو تلاش می‌شود که اصول این نظریه-روش توضیح داده شود و در مرحله‌ی نهایی تلاش می‌شود برخی از خطاهای رایج در فهم این رویکرد مورد بررسی قرار گیرد. اصول مورد تأکید در جستار حاضر بدین‌ترتیب هستند: تبارشناسی، توضیح رویداد با رویداد یا پی گرفتن زنجیره‌ای از رویدادها نیست. تبارشناسی صرفاً به گسست‌ها نمی‌پردازد. تبارشناسی تاریخ اندیشه‌نویسی نیست. تمایز گفتمان-ناگفتمان مهم است. تبارشناسی نظام آرشیوی و اسنادی خود را خلق می‌کند. تبارشناسی با ایده‌ی رهایی نسبت دارد.

تاریخ دریافت:

۲۰ خرداد ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۲۵ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۶ مهر ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

تبارشناسی، گفتمان، تاریخ‌نگاری، قدرت

* نویسنده مسئول: آرش حیدری

ایمیل: Arash.heydari@usc.ac.ir

آدرس: استادیار گروه مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ تهران

۱ مقدمه

برای آینده‌ای بهتر از دل همین تاریخ امکان‌هایی برای رهایی جستجو کند. با این اوصاف، تبارشناسی را باید یک چشم‌انداز انتقادی دانست که نه فقط در پی فهم چگونگی شکل‌بندی اکنون همچون اکنون، که در پی یافتن دردی یا دریچه‌ای است رو به شکاف انداختن در لحظه‌ی اکنون برای سرریز شدن نیروهای رهایی‌بخشی که ذیل منطبق رایج دانش-قدرت، سرکوب و سرکوفته شده‌اند.

مسئله‌ی متن پیش‌رو این است که ضمن توضیحی از روش تبارشناسانه، برخی از خطاهای رایج در کاربست این نظریه-روش را توضیح دهد. از این رو تلاش خواهد شد که با توضیح بسترهای نظری برآمدن این روش، خاستگاه‌های نظری این نظریه-روش توضیح داده شوند. سپس با بازگشت به برخی از آثار کلیدی فوکو، اصول کاربست این رویکرد توضیح داده می‌شود و در گام بعدی با بازگشت به این دو بخش، برخی از خطاهای رایج در کاربست این نظریه-روش توضیح داده خواهند شد.

با توجه به خصلت مروری و جستارگونه‌ی متن حاضر و با نظر به اینکه متن حاضر تلاشی است برای توضیح از موضع و خوانش نویسنده‌ی متن حاضر از تبارشناسی، طبعاً سویه‌های نظری متن، غالب خواهند بود. وجه پژوهشی این کار از این حیث است که اولاً تلاش می‌کند با بازگشت به برخی خاستگاه‌های نظری این رویکرد و خوانش آن‌ها مرز خود را از سایر خوانش‌های رایج از این رویکرد جدا کند. شیوه‌ی این خوانش سه لحظه‌ی نظری (وبر، نیچه و آلتوسر) یک وجه پژوهش‌گرانه و تفسیرگرایانه دارد. وجه دوم به تأکید بر برخی لحظات خاص در آثار فوکو بازمی‌گردد. مفسران مختلف این رویکرد هر یک بر وجهی از آثار فوکو تمرکز دارند. الگوی گزینش و خوانش متن حاضر با تأکید بر برخی وجوه، مرز خود را با سایر خوانش‌ها تعیین می‌کند. وجه پژوهش‌گرانه‌ی سوم به تمرکز بر خطاهای رایج (با تأکید بر خوانش ارائه شده) می‌پردازد. مرور پژوهش‌های داخلی انجام شده با این چشم‌انداز و بررسی انتقادی آن‌ها یک پژوهش

مواجهه با تاریخ و تاریخ‌نگاری در اغلب اوقات مواجهه‌ای موزه‌ای و رویدادی است. به عبارت دیگر، تاریخ بیش از آنکه جریانی حاضر در اینجا و اکنون فهمیده شود همچون چیزی از سر گذشته و پایان یافته فهمیده می‌شود که از ما دور است و همچون موزه‌ای آنجا افتاده و سرشار از اشیا و رویدادهای جالب توجه به نظر می‌رسد که می‌توان آن‌ها را تماشا کرد یا از آن‌ها پند گرفت. این مواجهه با تاریخ موجب می‌شود که تاریخ یا تاریخ بزرگان باشد یا وقایع‌نگاری. تاریخ‌نگاری و مواجهه با تاریخ اگر می‌خواهد انتقادی باشد همواره باید درگیر در اینجا و اکنون باشد. به عبارت دیگر انتقادی بودن تنها زمانی معنا دار می‌شود که نسبت یک رویداد، ایده، جریان، نیرو و... با ضربانگ زنده‌ی اکنون سنجیده شود. از این رو شیوه‌های رایج تاریخ‌نگاری اگر تنها و تنها بر رویدادها و افرادی تکیه کنند که در گذشته‌های دور و نزدیک رخ داده و وجود داشته‌اند عملاً با تاریخ‌نگاری انتقادی مواجه نخواهیم بود. تاریخ‌نگاری وقتی انتقادی می‌شود که نیرو-نسبت‌هایی که در اکنون فعال هستند محور بحث و نقد و نظر باشند؛ نیرو-نسبت‌هایی که از گذشته تا به امروز جریان یافته‌اند و حاضرند. از دیگر سو هرگاه درباره‌ی وضعیت‌ی بهتر و مطلوب‌تر سخن می‌گوییم این وضعیت برای اینکه ممکن‌الوجود قلمداد شود باید مابه‌ازایی در زمان پیدا کند. امر مطلوب که همواره ناظر به آینده است می‌تواند مابه‌ازایی در گذشته داشته باشد. اگر بتوان از وضعیت‌ها، نظامات و الگوهایی در گذشته سخن گفت که امکان‌هایی بهتر برای حیات فراهم کرده‌اند و در زیر تلی از رویدادها و جریان‌ها مدفون شده‌اند، آنگاه می‌توان از امکان تکرار دوباره‌ی این وضعیت‌های رهایی‌بخش سخن گفت و ناظر به آینده در پی نوعی بازیابی امر رهایی‌بخش بود.

با این اوصاف، تاریخ‌نگاری اگر می‌خواهد انتقادی باشد باید بر پاشنه‌ی اکنون بچرخد و برای نقد سلطه‌ای که در اکنون جاری است تاریخ را بکاود، تا

این رو، از همان آغاز باید با شیوه‌های رایج فهم این نظری‌روش در ایران امروز تعیین تکلیف کنیم که چرا نباید این روش را به فهرست‌بندی‌رویدادها، پیدا کردن ریشه‌ها یا توضیح زمینه‌های تاریخی فروکاست. مسئله‌ی این نظری‌روش را نوعی تحلیل همایندی Conjecture باید دانست. اینکه طی چه فرایندی نیروهای متفاوت که ممکن است متعلق به زمان‌های تاریخی متفاوت (خاستگاه‌ها و منشأهای متفاوت) باشند، در یک زمان و مکان مشخص با یکدیگر همایند شوند و چیزی نوپدید بسازند، پرسشی محوری در تحلیل همایندی است. به عبارت دیگر ژن‌های متفاوت چگونه در هم تلاقی می‌کنند و چگونه چیزی نوپدید را می‌سازند؟ این پرسش نشان می‌دهد که تبارشناسی (یا به تعبیر دقیق‌تر زایش‌شناسی) چگونه مسئله‌ی محوری، نه فقط در علوم انسانی که در گستره‌ای وسیع از زیست‌شناسی تا نجوم را در بر می‌گیرد. مسئله بر سر فهم صورت‌های (Forms) نوظهور و نوپدید است و چگونگی شکل‌بندی آن‌ها. از این حیث پرسش از چگونگی زایش چیزها و تحلیل همایندی، چیزی نیست که منحصر به فوکو بوده باشد.

از این حیث بر سه لحظه‌ی نظری پر اهمیت در فهم نظری‌روش تبارشناسی تأکید می‌کنیم: نیچه، وبر و آلتوسر. به نظر می‌رسد که با این سه لحظه‌ی پر اهمیت است که می‌توان خصلت‌های انتقادی تبارشناسی را برجسته کرد. صد البته که از لحظات و زمینه‌های دیگری نیز می‌توان سخن گفت اما در این سطور بر این سه لحظه تأکید داریم چرا که به نظر می‌رسد با بازگشت به برخی از این لحظات بنیادین است که می‌توان اولاً نشان داد تبارشناسی وسیع‌تر از فوکو است و دوم می‌توان نشان داد که عمل نظریه‌روشی فوکو در چه هندسه‌ای ممکن شده است. به این سه لحظه می‌توان لحظاتی از

فرایند وقتی اتفاق می‌افتد که دو مولکول DNA پاره‌هایی از موارد ژنتیکی خود را با یکدیگر مبادله کنند. این پدیده پامدهای مهمی در تکامل و تطور گونه‌ها دارد.

مجزا و متصل به متن حاضر محسوب می‌شود. از این حیث تمرکز متن حاضر تمرکزی نظریه‌روشی است و تلاش دارد برخی مدعاها و اصول عام در این رویکرد را بررسی کند؛ لذا به صورت مصداقی وارد بررسی و دسته‌بندی پژوهش‌های انجام شده در این حیطه نمی‌گردد (انجام چنین کاری یک مقاله یا متن پژوهشی مجزا خواهد بود). از این رو مسئله‌ی پژوهش حاضر را باید نوعی پژوهش نظری و تلاش برای خوانش در نظر گرفت. تعیین تکلیف با متون نوشته شده (داخلی) نیاز به یک متن مفصل دارد چراکه تبارشناسی با شیوه‌های متفاوتی در فضای پژوهشی ایران نشسته است و نقد و بررسی آن‌ها نیازمند دسته‌بندی روشن و گفتگوی انتقادی تفصیلی است که از حوصله‌ی مقاله‌ی حاضر خارج است.

۲ بستری‌های نظری

اگرچه تبارشناسی در ایران بیش از هرکس با نام میشل فوکو شناخته شده است اما باید دانست که این نظری‌روش ریشه‌ای جدی و عمیق در تاریخ اندیشه دارد و تبارشناسی را باید بسیار وسیع‌تر از میشل فوکو دانست. البته این فوکو بود که به این رویکرد یک نظام مشخص داد و آن را در قالب یک نظری‌روش سازمان‌یافته عرضه کرد. تبارشناسی ترجمه‌ای نه چندان گویا است از واژه‌ی Genealogy که برای شجره‌نامه‌نویسی کاربرد دارد. اما شاید ترجمه‌ی دقیق‌تر آن را باید ذیل نوعی زایش ارائه کرد چراکه مسئله‌ی اصلی نظری‌روش تبارشناسی نه ترسیم یک شجره‌نامه که فهم فرایند زایش و تکوین Genesis پدیده‌هایی است که در اینجا و اکنون ما حاضرند. از این رو این روش را باید نوعی ژن‌شناسی یا زایش‌شناسی دانست که درصدد فهم چگونگی ترکیب‌بندی خاستگاه‌ها و منشأهای گوناگون است که به صورت پدیده‌ای نوترکیب^۱ ظاهر می‌شود. از

۱. Recombination: یک اصطلاح ژنتیکی است. طی این فرایند مولکول DNA جدید در نتیجه‌ی شکسته شدن و ترمیم رشته‌های DNA و گاهی RNA است. این

می‌کند. نیچه نشان می‌دهد که آنچه ارزش‌های ازلی-ابدی اخلاق نامیده می‌شوند تاریخ دارند و با بازیابی این تاریخ است که حقیقتِ صلبِ اخلاقی معاصر ترک برمی‌دارد. از این حیث کار نیچه نوعی واسازی و واپاشی حقیقتِ استعلاییِ اکنون در درون تاریخ است تا با شکاف انداختن در آنچه در پیش چشم ما همچون بتی ازلی-ابدی جلوه می‌کند دری به سوی دیگرگون زیستن و اندیشیدن بگشاید.

«درودهامان همه آن ارواح نیک را باد که در این تاریخ‌گزاران اخلاق سروری می‌کنند! اما، دریغا که ایشان را بی‌گمان بهره‌ای از روح تاریخی نیست و همانا که ارواح نیک تاریخ همگی ایشان را بی‌پشت و پناه رها کرده‌اند! اینان همگی، چنانکه رسم دیرینه‌ی فیلسوفان است، از بنیاد ناتاریخی می‌اندیشند و در این جای هیچ شکی نیست. و از همان آغاز که دست به کار کندوکاو در بابِ خاستگاه مفهوم و حکم "نیک" می‌شوند، بی‌دست و پای تبارشناسی اخلاق‌شان آشکار می‌شود... از دیدگاه ایشان ما "سودمندی" را داریم و "فراموشی" و "عادت" و سرانجام "خطا" را، و اینها همه را بنیاد آن ارزش‌گذاری‌ای می‌انگارند که تا کنون انسان‌والتر از آن، همچون گونه‌ای امتیاز بشری سربلند بوده است... اما به گمان من، روشن است که در این نظریه، پیش از هر چیز، خاستگاه مفهوم "نیک" را در جای نادرستش جست‌اند و نشانده‌اند: زیرا سرچشمه‌ی حکم "نیک" نه کسانی بوده‌اند که دیگران در حقشان نیکی کرده‌اند؛ بلکه این خود "نیکان" بوده‌اند؛ یعنی بزرگان و قدرتمندان و بلندجایگاهان و بلنداندیشان، که خود را و کردارشان را نیک حس کردند و نیک شمردند، یعنی برتر از دیگران دانستند، در برابر هر آنچه پست است و پست‌اندیشانه و همگانی و فرومایه. از دل این شور فاصله بود که آنان نخست این حق را یافتند که ارزش‌ها را بیافرینند و نام‌شان را سکه زنند» (نیچه، ۱۳۷۷، صص. ۲۸-۲۷).

روانکاو فرویدی، فلسفه‌ی لایبنیتز^۱، فلسفه‌ی هنری^۲ برگسون و طیف گسترده‌ای از فلسفه‌ی حیات‌گرا Vitalism را نیز افزود. اما برای پرهیز از مطول شدن کار به همین سه لحظه اکتفا می‌کنیم.

آنچه این سه محور را به یکدیگر متصل می‌کند تحلیل همایندی است که الگویی عمیق و ریشه‌دار در مطالعات حوزه‌ی علوم انسانی است (برای دیدن تاریخچه‌ای از شکل‌بندی تحلیل همایندی بنگرید به آقاجان‌زاده، ۱۴۰۰، صص. ۳۳-۵۵).

لحظه‌ی اول، یکی از درخشان‌ترین پیشینه‌های نظری-روشی که فوکو تحت عنوان تبارشناسی (یا زایش‌شناسی) ارائه می‌کند، تبارشناسی اخلاق از نیچه است. اساساً از دل چشم‌انداز نیچه به تاریخ است که طیفی از مطالعات تاریخی در علوم انسانی ممکن می‌شود که از افقی دیگرگون به فهم لحظه‌ی حال می‌پردازند و در پی فهم همایندی‌ها و فرایند زایش هستند. نیچه در تبارشناسی اخلاق خود چشم‌اندازی را بنیان می‌نهد که عمده‌ترین محور آن این است که آنچه در لحظه‌ی اکنون همچون حقایقی ازلی و ابدی در پیش روی ما حاضر شده‌اند چگونه حاصل تلاقی‌ها، شکل‌بندی‌ها و هم‌زمانی‌های بعضاً تصادفی هستند و بر خلاف ایدئولوژی‌های اصالت‌پندار چندان هم واجد اصالت نیستند. نیچه برای اثبات مدعای خود به سراغ نظم ارزشی و اخلاقی رایج می‌رود که همچون اصولی ابدی-ازلی خود را به ما تحمیل می‌کنند. او نشان می‌دهد که چگونه بخش عمده‌ای از ارزش‌های اخلاقی رایج که استعلایی شده‌اند نه تنها ریشه در هیچ اصالتی ندارند بلکه حاصل زیست برده‌وار و غلبه‌ی ضرباهنگ زندگی فرومایگانی است که به جای توان‌مند شدن، از ناتوانی خویش ارزش‌هایی اخلاقی ساختند. نیچه بر محور مفهوم کین‌توزی نشان می‌دهد که چگونه در ضرباهنگ زندگی برده‌وار مجموعه‌ای از احساسات و هیجان‌ها می‌بالد که در وهله‌ی نهایی نتوانستن‌ها را به نخواستن تبدیل

² Henry Bergson

¹ Leibniz

جریان زمان‌اند. ساختارگرایی کلاسیک بر ساختارهای صُلب و همه‌زمانی و همه‌مکانی تأکید دارد که رویدادها در درون آن وضعیت‌های ساختاری مورد تحلیل قرار می‌گیرند. نگاه وبری (که یکی از عمده‌ترین پیشینه‌های منطق تبارشناختی باید دیده شود) دقیقاً در این نقطه از روش ساختارگرا فاصله می‌گیرد؛ چراکه از منظری دیرینه‌شناختی و تبارشناختی ساختارها نمی‌توانند فراتاریخی باشند بلکه خود محصول تاریخند، لذا در پژوهش تاریخی به جای حمل وضعیت ساختاری بر رویدادها (که همواره مضمونی انتزاعی و نظری است) بهتر است اجازه داد خود رویدادها در پراکندگی‌ها، گسست‌ها و وقفه‌هایشان، تحلیل و خصلت ساختارساز خود را مشخص کنند.

به عبارت دیگر هم‌جواری رویدادها (که پیشاپیش از منطق تصادف تبعیت می‌کند و نه لزوماً منطق عقلانیت تاریخی) می‌تواند منجر به خلق وضعیتی ساختاری شود که یک نقطه‌ی گسست از ساختار پیشین محسوب می‌شود. از این حیث نمی‌توان ساختار فعلی را بنیادی برای رویداد پیشین در نظر گرفت. به عبارت دیگر نمی‌توان رویدادهای متکثر را به سادگی ذیل یک ساختار واحد مانند فئودالیسم، سرمایه‌داری و... درآورد. هر یک از این مضامین واجد تاریخ و تباری هستند و نقطه‌ای برای آغازیدن دارند که مورخ این نقطه را (که یکسر تاریخی است و واجد ذات و اصالت نیست) کشف کرده و ریشه‌ی وضعیت فعلی را در این تکثر فهم می‌کند. ریشه‌ای که پیشاپیش تنها یک اتفاق است و رویداد و هیچ خصلت متافیزیکی، مبتنی بر عقلانیت تاریخی، منطق ساختاری کلان و... نیست. این ریشه تنها گره خوردن و هم‌نیرو شدن مجموعه‌ای از رویدادها است که در یک نقطه هم‌ارز می‌شوند.

برای واضح‌تر شدن مسئله به لحظه‌ی دوم می‌پردازیم و گریزی به مسئله‌ی وبر در اخلاق پروتستانی می‌زنیم. وبر از مضمونی به نام قرابت ترجیحی^۱ یاد می‌کند. وضعیتی که در آن، انباشت

در صورت‌بندی نیچه است که دانش-قدرت در هم تلاقی می‌کنند. حالا دانش در برابر قدرت نیست بلکه قدرت مولد دانش است و برعکس. در اتمسفر جدیدی که دوگانه‌های فضا و زمان؛ الکتریسیته و مغناطیس نه دوگانه‌ها که یک میدان هستند، دانش و قدرت نیز به دانش-قدرت و یک میدان نیرو تبدیل می‌شود. تولد مفهوم میدان در فیزیک جدید اثری جدی بر مطالعات علوم انسانی گذاشت و حالا هدف تحلیل، میدان نیروها و نسبت میان آن‌ها است.

اینکه در یک میدان یک چیز چگونه ممکن می‌شود و چگونه پدید می‌آید؟ این پرسش در ذات خود ماهیتی تاریخی دارد. تحلیل میدان همواره تحلیلی تاریخی است چراکه میدان نیروها همواره متغیر است و تغییر همواره امری زمان‌مند است. وقتی از میدان سخن می‌گوییم از سیالیت سخن می‌گوییم و سیالیت یعنی صورت‌ها (Forms) صورت‌هایی متغیرند و در جریان زمان دگرگون می‌شوند. این الگوی مواجهه با پدیده‌های اجتماعی و انسانی را در آثار متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی می‌توان مشاهده کرد. متفکرانی با زمینه‌ی نیچه، الگوی تحلیل تاریخی و مبتنی بر فهم فرایند زایش و ممکن شدن یک پدیده را پی گرفتند. یکی از این متفکران ماکس وبر است که عمیقاً زمینه‌ی نیچه‌ای دارد و با ترکیب نگاه تاریخی نیچه با نگاه نوکانتی، روشی نوپدید در فهم تاریخ بنیان می‌نهد که در عین فهم تکنیکی‌ها و خاص‌بودگی‌ها فهمی نوپدید از پدیده‌های اجتماعی ارائه دهد. نوع نگاه وبر در عین اینکه متأثر از نوعی ساختارگرایی متأثر از اندیشه‌های کانت است اما در عین حال فراتر از ساختارگرایی رایج می‌رود.

در این چارچوب، مفهوم ساختارها و صورت‌ها دیگر از نگاه رایج ساختار فرازمانی-فرامکانی تبعیت نمی‌کند. در این نگاه ساختارها وارد تاریخ می‌شوند و خود محصولاتی تاریخی‌اند. ساختارها نسبت به جریان زمان، پیشینی نیستند بلکه درون‌ماندگار

¹. Elective affinity

لحظه‌ی سوم را در آرای لویی آلتوسر می‌توان یافت. مفهوم پروبلماتیک از آلتوسر و زمینه‌های تاریخی آن یک لحظه‌ی نظری مهم برای فهم تبارشناسی است. پروبلماتیک، یک نظام ارجاع درونی است در یک مورد خاص که در این چارچوب سلسله پرسش‌هایی منجر به یک پاسخ می‌شوند. پروبلماتیک یک ساختار بنیادین است که امکان طرح پرسش‌هایی خاص را فراهم می‌کند. موضوع و فکت مورد بررسی در درون پروبلماتیک یک نظریه، معنادار است. در درون پروبلماتیک است که فکت قابل رؤیت می‌شود. پروبلماتیک راهی است برای تعیین امر رؤیت‌پذیر و امر رؤیت‌ناپذیر و پیوند ارگانیک بین این دو. درون پروبلماتیک است که موضوعات و ابژه‌ها در یک حوزه‌ی خاص جای می‌گیرند و در بستری ساختاریافته در درون یک پروبلماتیک نظری رؤیت‌پذیر می‌شوند. در این معنا است که فکت در درون نظریه معنادار است و واقعیت‌های مورد بررسی در درون نظریه ساخته می‌شوند (آلتوسر و بالیبار، ۱۹۷۰: ۲۵). بدین ترتیب رؤیت‌پذیری ابژه به معنای عمل مشاهده در سوژه‌ای فردی نیست، بلکه محصول شرایطی ساختاری است که **سوژه** در درون آن به مشاهده می‌پردازد. رؤیت‌پذیری برای آلتوسر به معنای «رابطه‌ی انعکاسی درون‌ماندگار بین زمینه‌ی پروبلماتیک، موضوع آن و مسئله‌ی آن است» (همان: ۲۵). از نظر آلتوسر، تولید یک دانش، متأثر از مکانیسم‌هایی است که در پس کنش نظام-مند قالب گفتارهای علمی وجود دارند، گفتارهایی که مبتنی بر ارائه‌ی براهین و شواهد هستند (برای توضیح بیشتر بنگرید به حیدری، ۱۴۰۰).

این زمینه‌ی پروبلماتیک همچون یک ساختار عمل می‌کند که شرایط امکان شناخت را فراهم می‌کند. ساختاری که خود محصولی تاریخی است و محصول تلاقی‌ها و تداوم‌ها و گسست‌ها. این فرایند را باید درون‌ماندگار (Immanent) فهمید. منظر درون‌ماندگار، آن‌چنان‌که آلتوسر آن را می‌فهمد، به

سرمایه با اخلاقیات پروتستانی و کالونیسم، واجد یک هم‌ارزی تصادفی می‌شود. زهد پروتستانی در خدمت انباشت سرمایه درمی‌آید. زهدی که پیشاپیش محصولی دینی و مذهبی است. محتوی عمل فرد پروتستان معطوف به «اضطراب رستگاری» است و فرم عمل او انباشت سرمایه است. فرم کنش (انباشت کردن) هم‌ارزی تاریخی دارد با وضعیت حیات مادی و رشد اقتصادی.

در یک زمان تاریخی این فرم بر محتوی غلبه یافته و عقلانیت ابزاری و حسابگر به‌مثابه‌ی یک ساختار سر بر می‌کشد. لذا وضعیت سرمایه‌داری یا «قفس آهنین» عقلانیت، ساختاری است محصول هم‌ارزی تصادفی دو رویداد، یکی جنبش اصلاح دینی، دوم وضعیت حیات مادی. این هم‌ارزی به خلق ساختاری می‌رسد که بر بن‌مایه‌های عقلانیت ابزاری سوار است. عقلانیتی که در درونه‌ی این وضعیت تولید می‌شود و قابل تسری به دوره‌ی پیش از خود نیست. این عقلانیت یک برساخت است. اما آنچه فراموش می‌شود تبار برآمدن این وضعیت معرفتی و مادی است. برآمدن این وضعیت محصول پیشرفت تاریخی (چنانکه مارکس می‌پنداشت) و یا عمل عقلانیت و روح تاریخ (چنانکه هگل می‌پندارند) تلقی می‌شود؛ گونه‌ای تقدیر تاریخی از پیش‌تعیین شده که محصول غلبه‌ی شکلی از تفکر الهیاتی بر خوانش تاریخ است. وبر با چرخش از کانت (پدر فلسفی دورکیم) و هگل (پدر فلسفی مارکس) به سوی نیچه می‌گراید و از این روست که روش او بسیار شبیه به روش تبارشناسی است. چون تبارشناسی فوکو نیز از نیچه تأثیر می‌پذیرد.

تبار وضعیت اکتونی، تنها و تنها هم‌ارزی اتفاقی دو رویداد است در کار وبر که به خلق یک ساختار می‌انجامد، که وبر با مضمون تیپ‌آیده‌آل در صدد توصیف آن است. ساختاری که با فراموش کردن تبار خود بدل به یک بت‌واره می‌شود. بت‌واره^۱ چیزی است که تبار خود را از یاد برده است.

^۱ . Fetish

پرولتاریا. این فرایند بر سوژه چیزی را تحمیل می‌کند که بر نظم تحول و توسعه‌ی آن فرایند حاکم است، بدون هیچ غایت یا پایانی از پیش معین» (آلتوسر، ۱۳۹۲: ۱۴۹). پس مسئله اینجا است که میدانی که ممکن شده است حاصل برخوردها و تلاقی‌ها و همبندی‌های چیزهای مختلف از تاریخ‌های متفاوت و خاستگاه‌های متفاوت است.

۳ صورت‌بندی فوکو از تبارشناسی

شاید بهترین مقدمه برای شرح کلی روش فوکو عبارات خود او باشند. «دو ایده‌ی بنیادین در مورد تاریخ که امروزه به کار می‌روند دیگر مفاهیم زمان و گذشته نیستند بلکه تغییر و رویداد هستند. مضمون اول از ساختارگرایی به عاریت گرفته شده است و تلاش دارد شکل دقیقی به تحلیل تغییرات بدهد و مضمون دوم تلاش دارد نشان دهد که چگونه روش‌های مشخصی از تاریخ جدید تلاش دارند جایگاه و معنای جدیدی به ایده‌ها و رویدادهای قدیمی بدهند» (فوکو، ۱۹۷۲: ۴۲۳).

فوکو (۱۹۶۷) در پاسخ به سؤال ریمون بجلور^۲ که می‌پرسد نو بودن کارهای تاریخی که شما انجام می‌دهید از چه جهت است پاسخ می‌دهد که:

۱- تاریخ‌نگاران مسئله‌ی بسیار دشواری را برای دوره‌بندی پیش می‌کشند. این مسئله مطرح شد که دوره‌های آشکاری که انقلاب‌های سیاسی مشخصه‌ی آن‌ها هستند از نظر روش‌شناختی همواره بهترین شکل تحدید نیست.

۲- هر دوره‌بندی سطح خاصی از رویدادها را بر تاریخ حک می‌کند، و برعکس، هر لایه‌ای از رویدادها دوره‌بندی خاص خود را طلب می‌کند. این امر مجموعه‌ای از مسائل دیالکتیکی است چراکه بستگی دارد به سطحی که فرد انتخاب می‌کند، فرد ممکن است دوره‌بندی‌های مختلف را محدود کند، و همچنین بستگی دارد به دوره‌بندی‌هایی که فرد ارائه

ماتریالیسم مواجهه می‌انجامد. ماتریالیسم مواجهه یعنی هر لحظه آبهستنی اتصالاتی نوپدید است، یعنی هر مواجهه‌ی نوپدید هم ممکن است و هم پیچشی را ممکن می‌کند. مواجهه‌ی چیزها با یکدیگر، در یک صحنه حصول اتصالات چیزها است و صحنه و فضایی که چیزها در آن جای گرفته‌اند، درون‌ماندگار اتصالات و نسبت‌های موجود است. این صحنه نسبت به عناصر و اتصالاتشان چیزی پیشینی نیست، فضایی است که محصول خود همین فرایند مواجهات است. این فرایند یک کل را ممکن می‌کند؛ «کلی که محصول پاگرفتن یک مواجهه است؛ نه مقدم بر پاگرفتن عنصرهای آن کل، بلکه مؤخر بر آن است. به همین سبب این کل ممکن بود پا نگیرد و به طریق اولی مواجهه ممکن بود رخ ندهد» (آلتوسر، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۵۹). این کل به شکل خاصی ساختار یافته است اما «پس از روی دادن مواجهه (و نه پیش از آن) باید از تقدم ساختار بر عناصرش سخن گفت» (آلتوسر، ۱۳۹۲: ۱۵۲). چیزها با چیزهای دیگر مواجه می‌شوند و فرایندی را ممکن می‌کنند که همواره در حال شدن است. این فرایندها خاستگاهی دارند، اما این خاستگاه نه همچون علت اولی و نخستین، که همچون نوعی پیچش فهمیده می‌شود؛ پیچشی در سطح که فرایند را دگرگون می‌کند و جریانی نوپدید را به جریان می‌اندازد. تفکر درون‌ماندگار در پی خاستگاه به معنای علت اولی نیست، خاستگاه همچون علت نخستین تنها یک توهم است. اما فهم خاستگاه همچون یک پیچش البته در سطح که تکلیفی تحلیلی و تفسیری است. خاستگاه در اینجا همچون یک رویداد، یک مواجهه و نوعی دگرگون شدن منطبق اتصالات قابل فهم است (بنگرید به آلتوسر، ۱۳۹۲: ۱۲۲). بحث بر سر فهم فرایندهایی است که درون‌ماندگار هستی‌اند، فروکاست منطبق این فرایند به سوژه، یعنی گریز از درون‌ماندگاری و در افتادن در نوعی توهم. «ماتریالیسم مواجهه فرایندمحور است نه سوژه‌محور؛ خواه این سوژه خدا باشد یا

¹. Becoming

². Raymond Bejlor

که روش‌شناسی سنتی نمی‌تواند آن را ببیند. این رویداد را تنها با تحلیل سلسله‌ای از اسناد می‌توان بررسی کرد که غالباً مورد غفلت واقع شده‌اند، اسنادی که تا حد ممکن پیوسته اند. بنابراین با در نظر داشتن تاریخ زنجیره‌ای^۲ ما به‌هیچ‌وجه شاهد حل شدن رویدادها در یک تحلیل علی یا تحلیل پیوسته نخواهیم بود بلکه با لایه‌هایی از رویدادهای بس‌گانه‌شده مواجه خواهیم بود (فوکو، ۲۰۱۹، ۴۲۹-۴۲۸).

دو پیامد اصلی چنین رویکردی که به‌هم‌پیوسته نیز هستند عبارتند از:

اول اینکه گسست تاریخ بس‌گانه خواهد بود. به شکل سنتی، مورخان، گسست را با رویدادهایی سطح کلان توضیح می‌دهند. درست است که چنین رویدادهایی ممکن است گسست را در بر داشته باشند اما رویدادهای به‌ظاهر بی‌اهمیتی وجود دارند که مشخصه‌های گسست را دارند اما روش‌شناسی سنتی مانع دیدن آن‌ها است. بنابراین تاریخ به‌مثابه‌ی یک پیوستگی بزرگ تحت گسست‌های آشکار نیست، بلکه به‌مثابه‌ی مجموعه‌ای درهم‌وبرهم از گسست‌های تحمیل شده آشکار می‌شود. پیامد دوم این است که فرد متمایل به کشف گونه‌های متفاوتی از دوره‌های زمانی در تاریخ است (فوکو، ۲۰۱۹، ۴۲۹).

مهم‌ترین متنی که فوکو در مورد تبارشناسی نوشته است یکی *نیچه، تبارشناسی، تاریخ* است و دیگری *نظام گفتار*. برای توضیح روش تبارشناسانه به این دو متن نظر بیشتری خواهیم داشت.

تبارشناسی علیه سه خطای رایج در تاریخ‌نگاری موضع می‌گیرد:

- *خطای اکنون‌گرایی*: در سلفطسه‌ی اکنون‌گرایی، تاریخ‌نگار الگو، مفهوم، نهاد، احساس یا نمادی را از زمان حال خود می‌گیرد و تقریباً به صورتی ناخودآگاه و نادانسته می‌کوشد که نشان دهد، آن الگو یا

می‌کند، ممکن است کسی به سطوح متفاوتی برسد. بدین ترتیب به روش‌شناسی پیچیده‌ای در باب گسست می‌رسیم.

۳- تقابل سنتی و قدیمی بین علوم انسانی و تاریخ (مطالعات اولیه در باب امر هم‌زمان و بدون تحول، تحلیل‌های ثانویه در مورد ابعاد تغییرات عظیم مداوم) از میان می‌رود: تغییر می‌تواند بر حسب ساختار و گفتمان تاریخی، مشحون از تحلیل‌هایی باشد که از نژاد [=قوم]شناسی و جامعه‌شناسی و علوم‌انسانی به عاریت گرفته شده باشد.

۴- مورخان، درگیر در تحلیل تاریخی گونه‌های رابطه و الگوها اتصالی هستند؛ روابط و الگوهایی که متعددتر از رابطه‌ی علی‌عامی هستند که مردم با کمک آن‌ها روش تاریخی را تعریف می‌کنند.

بنابراین، در وهله‌ی اول امکان تحلیل مجموعه‌ای از مواد به‌مثابه‌ی یک ابژه را در اختیار داریم. موادی که در یک زمان خاص در قالب نشانه‌ها، رد و اثرها، نهادها، پرکتیس‌ها، کارها، و ... ته‌نشین شده‌اند (فوکو، ۱۹۹۸، ۸۱-۲۸۰).

از نظر فوکو روش‌شناسی تاریخی موجود، مانع رصدپذیر شدن بسیاری از رویدادها است که در روندهای تاریخی، بسیار اهمیت داشته‌اند. برای مثال افزایش جمعیت در پایان قرن هجدهم به یک‌باره به حالتی انفجاری درآمد و در قرن نوزدهم نیز افزایش یافت. این افزایش جمعیت رشد صنعتی اروپا را در قرن نوزدهم ممکن کرد اما هیچ‌کس این رویداد را به شیوه‌ای تجربه نکرد که فرد ممکن است در دوران انقلاب ۱۸۴۸ زندگی کرده باشد. باید خاطرنشان کرد که در یک لحظه‌ی خاص کمیت پروتئینی که اروپایی‌ها مصرف می‌کنند بالا می‌رود. این پدیده اتفاق بزرگی است برای تاریخ مصرف، تاریخ سلامت، تاریخ تغذیه. الگوی افزایشی مصرف پروتئین در یک معنا، بسیار مهم‌تر است از تغییر نظام مشروطه و یا گذر از رژیم پادشاهی مطلقه^۱ به نظام جمهوریت. این یک رویداد است اما رویدادی

2. Serial

1. Monarchy

تاریخ سنتی در واقع تمایل دارد که نگاهی به دوردست‌ها و بلندها بیندازد: والاترین دوران‌ها، رفیع‌ترین شک‌ها، انتزاعی‌ترین ایده‌ها و ناب‌ترین فردیت‌ها و برای انجام این کار، تلاش می‌کند که هرچه بیشتر به آن‌ها نزدیک شود و به پای این قله-ها برسد (فوکو، ۱۳۸۹، ۱۶۱).

تبارشناسی قیدی چشم‌نپوشیدنی دارد: تکینگی^۱ رویدادها را خارج از هر غایت‌مندی یک‌نواخت بازشناسد؛ همان جایی مترصد رویدادها باشد که کمتر از هر جای دیگری انتظارشان می‌رود و در همان چیزی که بدون تاریخ قلمداد می‌شود- احساس‌ها، عشق، وجدان، غرایز- بازگشت این رویدادها را غنیمت شمرد، نه برای آنکه منحنی تکاملشان را ترسیم کند، بلکه برای آنکه صحنه‌های متفاوتی را بازابد که این رویدادها در آن نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند؛ حتا نقطه‌ی خلأ رویدادها را تبیین می‌کند، لحظه‌ای که این رویدادها در آن روی نداده‌اند. پس تبارشناسی موشکافی دانش، انبوهی از مصالح گردآوری و صبر را اقتضا می‌کند. تبارشناسی باید «یادمان‌های غول‌آسا»یش را نه به کمک «خطاهای بزرگ خیرخواهانه»، بلکه به کمک «حقیقت‌های کوچک بی‌جلوه‌ای که با روشی سفت و سخت مستقر شده‌اند» بنا کند (فوکو، ۱۳۸۹، ۱۴۴).

بدین ترتیب تبارشناسی در پی حمل یک وضعیت استعلایی بر کل تاریخ نیست. بدین معنا که نمی‌خواهد همه‌ی تاریخ را با یک سنجه بررسی نماید بلکه در پی تکینگی‌ها است. به این معنا که هر دوره، هر رویداد و هر وضعیت منطبق درونی خاص خود را دارد که نمی‌توان با متری از پیش تعیین‌شده آن را بررسی کرد.

پس حمل کردن چارچوب نظری از پیش آماده و بعد یافتن شواهد برای این چارچوب نظری در عمل به مسلخ بردن تاریخ است. چرا که شواهدی برای تأیید آن چارچوب را می‌توان همیشه از دل آرشیو بیرون کشید. آنچه اهمیت دارد تمرکز بر دوره‌های

مفهوم در گذشته هم معنایی یکسان و معادل معنای امروز داشته است.

- نهایت‌گرایی: نوعی تاریخ‌نویسی است که جوهر زمان حال را در نقطه‌ای دوردست در گذشته می‌یابد و سپس ضرورت کاملاً تحقق‌یافته‌ی تحول را از آن نقطه به زمان حال، انتشار می‌دهد.

- نوشتن تاریخ حاضر: این نگرش آشکارا به صورتی خوداندیشانه با تشخیص وضعیت جاری آغاز می‌شود. در اینجا، جهت‌گیری معاصر و روشنی وجود دارد. تاریخ‌نویس مظاهر حاد "دقیق قدرت" یا "تکنولوژی سیاسی بدن" را جستجو می‌کند تا دریابد در کجا پدید آمده، شکل گرفته و اهمیت یافته‌اند [اعتراف‌گیری مسیحی=جنسیت] (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۳: ۲۲۲-۲۲۳).

رویکرد رایج تاریخ‌نویسی سنتی، همان‌طور که ذکرش گذشت، قائل شدن به یک عقلانیت درون-ماندگار است برای حرکت‌ها و سیرهای تاریخی. از مارکس و هگل گرفته تا نظریه‌های مبتنی بر توسعه چنین نوع نگاهی به تاریخ دارند. این رویه دست آخر محکوم است به جای تحلیل رویدادها و تکثرها به تحلیل ساختارهای زیربنایی و بنیادین پردازد. در حالی که در تفکر فوکویی چنین زیربنایی بیشتر یک برساخته‌ی خیالی است. چنین زیربنایی نمی‌تواند همه‌ی دوره‌های تاریخی را توضیح دهد-چنان‌که برای مثال روابط تولید، شیوه‌های تولید و نیروهای تولید در کار مارکس چنین می‌کنند.

از همین منظر است که تاریخ‌نویسی سنتی چنین علاقه‌مند به اصطلاحاً تاریخ والامقام‌ها است. در پی یافتن بنیادی اصیل است که در همه‌ی دوره‌ها حضور خود را اعلام کرده است تا حقیقت امروزین را تأیید کند. تاریخ سنتی شکلی است از محافظه-کاری و اعتباربخشی به گزاره‌هایی که امروزه حقیقت انگاشته می‌شوند. تاریخ سنتی این کار را با ارجاع به بزرگان انجام می‌دهد.

¹. Singularity

آن‌ها قلمروی از حاکمیت اعظم گفتاری نامحدود، پیوسته و خاموش وجود دارد که خودبه‌خود سرکوب یا پس‌زده شده‌اند و گویا وظیفه‌ی ما این خواهد بود که با باز سپردن زمام سخن به دست آن‌ها دوباره اعتلایشان دهیم... گفتارها را باید چونان پراتیک‌های ناپیوسته‌ای تلقی کرد که به هم می‌خورند و گاه با هم چفت می‌شوند، ولی در ضمن از کنار هم رد می‌شوند بدون آنکه از هم خبر داشته باشند یا اینکه یکدیگر را طرد می‌کنند (فوکو، ۱۳۸۴، ۴۶).

۳- خاص‌بودگی^۳: گفتار را نباید تا حد کاربست معانی از پیش معلوم پایین آورد، نباید خیال کرد که جهان چهره‌ی خواندنی خود را به سوی ما برگردانده و کار ما این است که اسرار آن را کشف کنیم؛ جهان همدست شناسایی ما نیست... گفتار را باید چونان خشونت‌ی در نظر گرفت که ما نسبت به اشیا روا می‌داریم یا در هر صورت چونان پراتیکی که ما نسبت به اشیا تحمیل می‌کنیم و در این پراتیک است که رویدادهای گفتار اصل قاعده‌مندی خود را باز می‌یابند (فوکو، ۱۳۸۴: ۴۷).

۴- بیرونیّت^۴: نباید در صدد این باشیم که از گفتار به هسته‌ی درونی و پنهان آن، به قلب اندیشه یا معنایی که گویا در قالب گفتار بروز خواهد یافت، برسیم، بلکه باید خود گفتار را مبدأ بگیریم، و از پیدایش و قاعده‌مندیش به سوی شرایط بیرونی امکان آن، به سوی چیزی که سلسله‌های تصادفی رویدادهایش را میسر می‌گرداند و حدود آن را تعیین می‌کند، پیش برویم (فوکو، ۱۳۸۴: ۴۷).

کشف شیوه‌های عینی‌سازی در تبارشناسی دارای اهمیت است. سه سویه‌ی عمده‌ی عینی‌سازی عبارتند از:

الف) شیوه‌هایی که می‌کوشند به خودشان شأن و مقام علم ببخشند (زبان‌شناسی، فاعل تولید، واقعیت زنده): وسوسه‌ی عینیت‌گرایی در تاریخ-نویسی ایرانی با تأکید مفرط بر مسئله‌ی اقلیم و آب

کوتاه و یافتن روند ابژگی و سوژگی در بستری گفتمانی است. خاصه اینکه تبار حقیقت‌های اکنونی را چنین بررسی نماییم و گسست‌ها و دروغ‌های حقیقت را که دروغ بودنشان فراموش شده است، افشا نماییم. از این حیث تبارشناسی علاوه‌بر اینکه به شدت انتقادی است، سیاسی نیز هست و نقدی رادیکال است بر بنیادهای حقیقت اکنون که تمامی تاریخ گذشته را یک‌دست می‌کنند.

فوکو در نظام گفتار می‌گوید «فرض من این است که در هر جامعه‌ای، تولید گفتار کاری است که نظارت بر آن و انتخاب و سازمان‌یابی و توزیع آن یا کاربست شیوه‌هایی که نقش آن‌ها برگرداندن بلای قدرت‌ها و خطرهای گفتار، چیره شدن بر روند اتفاقی رویداد نهفته در آن و مصون ماندن از مادیت سنگین و ترسناک آن است صورت می‌گیرد» (فوکو، ۱۳۸۴، ۱۴). این رویه در پنهان‌سازی رویدادهای مهم بالایی برخوردار است. رویدادهایی از قبیل حکایت دختران قوچان، وبا، قحطی و... که هیچگاه به‌عنوان پایه‌های گفتمانی مد نظر قرار ندادند بلکه در عوض به خودبنیادی نظریه‌پردازی در باب استبداد اکتفا شده است.

فوکو برای غلبه بر این توهم معنا، روش‌هایی را برای تبارشناسی پیشنهاد می‌کند. اصولی که باید در این روش‌ها به کار بست عبارتند از:

۱- اصل وارون‌کردن^۱: هر جا که بنا بر روش‌های سنتی، گمان می‌رود می‌توان سرچشمه‌ی گفتار را در چهره‌هایی چون مؤلف، ماده‌ی علمی، ارادت به حقیقت، که به نظر می‌رسد نقش مثبتی دارند، یافت باید بنا را بر منفی بودن تأثیر آن‌ها گذاشت و چنین تلقی کرد که برشی که آن‌ها در گفتار می‌دهند، برشی در جهت رقیق کردن گفتار است.

۲- اصل ناپیوستگی^۲: وجود دستگاه‌های رقیق‌تر کردن گفتار به معنای آن نیست که زیر آن‌ها، یا ورای

۳. specificite

۴. exteriority

۱. Reversment

۲. Discontinuite

۴ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با نظر به آنچه گذشت ابتدا تلاش کردیم که اهمیت و جایگاه تبارشناسی را در مطالعات تاریخی طرح کنیم. سپس تلاش کردیم تا تبارشناسی را در نسبت با پیشینه‌ی نظری خود قرار دهیم و ادعا کنیم که این نظریه_روش وسیع‌تر از فوکو است و قرائت فوکو تنها یکی از قرائت‌های ممکن درباره‌ی تبارشناسی است. سپس با تمرکز بر دو اثر اصلی فوکو پیرامون روش‌شناسی به توضیحی از برخی از اصول این نظریه_روش پردازیم. در اینجا می‌توان به‌عنوان جمع‌بندی از چند خطای رایج در مطالعات تبارشناسی در ایران سخن گفت که در نسبت با آنچه طرح کردیم قابل بررسی هستند.

اول: تبارشناسی، توضیح رویداد با رویداد یا پی گرفتن زنجیره‌ای از رویدادها نیست. همان‌طور که پیشتر نیز نشان دادیم (با نظر به مقدمات بحث و توضیحات فوکو از روش خود) تبارشناسی تحلیل همایندی‌ها و توضیح شکل‌بندی‌های معاصر و کنونی در بستر تاریخی خود است لذا نباید تصور کنیم که اگر صرفاً در حال نوشتن تاریخ رویدادها هستیم کار تبارشناسی انجام داده‌ایم. متأسفانه برخورد بازاری و مدگرایانه با اندیشه موجب شده است که برخی نام‌ها جذابیت پژوهشی پیدا کنند نه از این حیث که دریافتی از حقیقت به ما می‌دهند بلکه از این حیث که گویی کالایی جدیدند. با جستجوی ساده می‌توان انبوهی پژوهش با عنوان تبارشناسی یافت که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ تولید شده‌اند ولی هیچ نسبتی با تبارشناسی ندارند و صرفاً نوعی وقایع‌نگاری خام هستند. تبارشناسی علیه وقایع‌نگاری خام است.

دوم: تبارشناسی صرفاً به گسست‌ها نمی‌پردازد. فهم غلط و کاذب از تبارشناسی و خاصه فوکو موجب شده است که القاب و ایده‌هایی که تنها به درد تیتراهای ژورنالیستی می‌خورند به اندیشمندان بار شود. برای مثال این ایده که فوکو فیلسوف گسست

و جغرافیا و طبقه و صنف و شیوه‌ی تولید قابل فهم است.

ب) کردارهای شکاف‌انداز : دیوانه/عقل، بیمار/تندرست، مجرم/بچه‌های خوب. و در مورد تاریخ ایران: استبداد/آزادی واجد چنین ویژگی‌ای است.

پ) انسان خود را به سوژه بدل می‌کند: جنسیت. و در مورد تاریخ ایران بازشناسی خود به‌مثابه‌ی انسانی استبداد زده موضوعیت دارد.

شینر^۱ (۱۹۸۲) بیان می‌دارد که روش فوکو را باید در پاسخ او به سه پرسش اساسی فهم کرد:

۱- چه کسی قدرت را در اختیار دارد؟ قدرت منتشر است، هرکسی آن را اعمال می‌کند. قدرت یک موزاییک پیچیده را شکل می‌دهد که هر قطعه‌اش نقشی نسبتاً خودمختار را ایفا می‌کند.

۲- قدرت چگونه اعمال می‌شود؟ برخلاف نوع نگاهی که تصور می‌کند قدرت در کار فوکو رازآلود است باید توجه داشت که قدرت تنها در اعمالش وجود دارد، یعنی در تک تک کنش‌ها. بنابراین در اشکال مختلفی به‌صورت بی‌نهایت متکثر اعمال می‌شود.

۳- اثرات قدرت چیست؟ اثر قدرت لزوماً منفی و محدودکننده نیست بلکه مولد است. قدرت واقعیت را خلق می‌کند، حوزه‌ی ابژه‌ها و شعائر حقیقت را تولید می‌کند. آنچه که ما فردیت می‌نامیم محصول روابط قدرت فردی ساز است. بدین ترتیب ضد-روش فوکو در واقع تحلیل رابطه‌ی دوسویه‌ی دانش و قدرت است، یعنی تبارشناسی دانش. فوکو چندین تبارشناسی را انجام داده است؛ من جمله: تبارشناسی جنون، پزشکی بالینی، تنبیه و مجازات و در نهایت سکسوالیته (شینر، ۱۹۸۲: ۳۹۲).

۱. Shiner

مؤثر بودن است (Positive) مسئله‌ی تبارشناسی همان‌طورکه فوکو نیز می‌گوید نوشتن تاریخی ایجابی است. از این حیث مسئله بر سر اثرات و کردارهای خلاق است نه صرف گردآوری اندیشه‌ها. مسئله اینجا است که اندیشه‌ها چگونه در کنار کردارها به یک میدان قدرت تبدیل می‌شوند که چیزهایی را پایگان‌بندی، حذف، طرد، رؤیت‌پذیر یا رؤیت‌ناپذیر کنند. نباید اسیر این توهم شد که اندیشه‌ها نسبت به وضعیت‌ها اولویت تحلیلی یا علی دارند. اندیشه‌ها تنها زمانی مهم‌اند که همچون کردارها، درون‌ماندگار میدان قدرت دیده شوند نه همچون بارقه‌هایی از اذهان بر فراز وضعیت. از این حیث زمانی که محقق‌ی فهرستی از اندیشمندان را تهیه می‌کند و اندیشه‌های آن‌ها را به ترتیبی تاریخی مرور می‌کند به هیچ وجه کار تبارشناختی انجام نمی‌دهد.

چهارم: تمایز گفتمان-ناگفتمان مهم است. برخی تفاسیر، تبارشناسی را به گونه‌ای می‌خوانند که همه‌چیز را در آن گفتمانی کنند. گفتمان‌زدگی حاد در فهم تبارشناسی موجب می‌شود که فراموش کنیم که خود جهان مادی و غیر زبان‌مند، واجد یک عاملیت است و نیرویی دارد. از این رو تمایز میان امر گفتمانی و غیرگفتمانی (به بیان درنیامده اما مؤثر) اهمیت دارد. درست مثل تمایز میان امر واقعی و امر نمادین در اندیشه‌ی لاکان. اگر اینگونه باشد آنگاه بخش بزرگی از پژوهش‌هایی که مدعاهای تبارشناسانه دارند، در عمل اصول این روش را با گفتمانی کردن همه‌چیز نقض می‌کنند. این همان نکته‌ی پر اهمیتی است که باعث می‌شود تبارشناسی به غلط به تاریخ دانش‌ها و مفاهیم و اندیشه‌ها فروکاسته شود. مسئله‌ی اصلی تبارشناسی این است که امر به بیان درآمده و زبان‌مند شده را در نسبت با کردارها و چیزهایی که نیرو دارند اما ممکن است در سکوتی تام بوده باشند، در یک میدان وارد کند. برای مثال رویدادهای فاجعه‌بار طبیعی، فرایندهای افزایش و کاهش جمعیت و... نسبت به بیان و گفتار در بسیاری از اوقات پیشینی هستند. تمایز میان گفتار و کردار را

است و تبارشناسی باید به گسست‌ها بپردازد. این فقط یک کلیشه‌ی کاذب است که به تبارشناسی بسته شده است. علت آن هم ساده است، به جای مواجهه و مطالعه‌ی آثار اصلی این حوزه شرح‌های دست‌چندم و اظهارنظرهای ژورنالیستی از سلبریتی-اندیشمندان، ملاک فهم رویکرد تبارشناسی و اندیشه‌های این سنت (من‌جمله فوکو است). تبارشناسی به پیوست‌ها و تداوم‌ها وابسته است. بسیاری از نیروها می‌توانند هزاران سال دوام بیاورند و تا لحظه‌ی اکنون امتداد یابند. از این رو تداوم تاریخی بسیار در اینجا اهمیت دارد. فوکو در فهم سکسوالیته از برخی تداوم‌ها از یونان باستان تا به امروز و در گفتمان حقیقت از تداوم‌هایی با بازه‌های زمانی بلند سخن می‌گوید. نیچه نیز وقتی از تبارشناسی اخلاق می‌گوید از برخی تداوم‌ها از دوران انسان شکارگر تا به امروز سخن می‌گوید. این توهم که تبارشناسی یعنی پیدا کردن گسست‌ها تنها یک کلیشه‌ی رایج است در میدان دانشگاه که هیچ نسبت وثیقی با سنت تبارشناسی ندارد. تبارشناسی درگیر فهم سیر حرکت نیرو-نسبت‌ها است تا لحظه‌ی اکنون، چه در تداومشان چه در انقطاع‌هایشان؛ لذا مقید کردن خود به پیدا کردن گسست، نوعی تحمیل نظریه-روش است به فکت و به شدت با ماهیت تجربی روش تبارشناسی زاویه دارد. در تبارشناسی باید بگذاریم اسناد و روایت‌ها به سخن درآیند؛ چه این روایت به گسست برسد چه تداوم، تاریخ‌نگار موظف است گسست را به آن تحمیل کند.

سوم: تبارشناسی تاریخ اندیشه‌نویسی نیست. باید توجه کرد که مسئله‌ی اصلی تبارشناسی فهم نیرو-نسبت‌ها است. این بدان معنا است که تبارشناسی تلاش دارد اندیشه را در میدان نیروها مورد بررسی قرار دهد نه اینکه آن را علتِ موجه‌ی تغییرات بینگارد. این تلقی مبتنی بر ایده‌آلیسم خام که اندیشه نسبت به وضعیت خصلت پیشینی و علی دارد هیچ نسبتی با فهم تبارشناسانه ندارد. در منطق تبارشناسانه مسئله بر سر ایجابی بودن و

در گفتمان رایج همواره در خدمت چیزی بهتر و رهایی‌بخش‌تر است. این ایده از این حیث مهم است که ذیل فهمی کلیشه‌ای و عامیانه از مفهوم مجعول پست‌مدرنیسم این تلقی رایج وجود دارد که همه‌ی گفتمان‌ها در نسبت با جریان زندگی هم‌ارزند و حقیقتی وجود ندارد! این مدعای ساده‌لوحانه حاصل کج‌فهمی در نسبت تاریخ و حقیقت و زندگی است. گفتمان‌ها در نسبت با هم و در نسبت با مدعاهای حقیقتشان ممکن است هم‌ارز باشند اما در نسبت با بدن و زندگی و انقیاد حتماً شر و خیر دارند. هم‌ارزی در مدعاهای حقیقت به این معنا نیست که نمی‌توان از یکی در مقابل دیگری دفاع کرد. ملاک در تبارشناسی زندگی و توانش‌هایش است. هرآنچه توانش زندگی و جریان شدنش را منقاد کند، شر است و نوعی بیماری قدرت. از این رو تبارشناسی عمیقاً نسبت به سلطه موضع دارد، به هیچ رو در فهم عوامانه و کلیشه‌ای «هیچ حقیقتی وجود ندارد» قرار نمی‌گیرد و دفاعیه‌های بی‌امان از زندگی و حق تفاوت است.

کاربست این رویکرد در حوزه‌ی مطالعات اجتماعی و تاریخی در ایران پیشینه‌ی قابل قبولی دارد که در سال‌های اخیر نیز رو به رشد بوده است اما در حوزه‌ی ادبیات به نظر می‌رسد که این رویکرد چندان که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته است. کاربرد این روش در حوزه‌ی ادبیات از این حیث ضروری است که امر ادبی را نه همچون یک منطبق میراثی صرف که بنا است بستری هویتی باشد که همچون یک پدیده‌ی تاریخ‌مند در بستر دانش-قدرت باید فهمید. در همین نقطه است که می‌توان از ادبیات در خدمت زندگی و ادبیات‌علیه زندگی سخن گفت به جای اینکه در کلیشه‌های تکراری هویتی و میراثی در غلتید.

پرداختن به ادبیات در این چشم‌انداز موجب می‌شود که خود ادبیات و چگونگی تغییرات و ممکن شدنش به موضوع پژوهش تبدیل شوند و میدان شکل‌بندی امر ادبی در سیالیته‌ی مورد مطالعه قرار گیرد. مطالعات رایج پیرامون فرم و سبک و محتوا

برخی خوانش‌ها از فوکو (داخلی و خارجی) جدی نمی‌گیرند. خوانش لاکلائویی از فوکو مصداق خارجی‌اش است و کتاب *نامیدن تعلیق* مصداق داخلیش (برای این بحث بنگرید به آقاجان‌زاده، حیدری، محبی و مقیمی، ۱۴۰۰).

پنجم: تبارشناسی نظام آرشیوی و اسنادی خود را خلق می‌کند. نگاه رایج به تاریخ‌نگاری این است که باید در بین اسناد موجود در کتابخانه‌ها بگردد و هر جا سند نبود تحقیق متوقف می‌شود. تبارشناسی علاوه بر آرشیو موجود آرشیو خود را نیز خلق می‌کند. از این حیث برای پژوهش تبارشناختی، هر چیزی واجد ارزش آرشیوی است. از اشیا گرفته تا نقاشی‌ها. از آدم‌ها و قصه‌هایشان گرفته تا تغییرات زیست‌محیطی و طبیعی. از این حیث مسئله‌ی تبارشناسی ذیل همان ایجابیت و مؤثر بودن باید فهم شود. یعنی ساخت روایتی که لزوماً حاصل آرشیو از پیش موجود نیست بلکه به درون آرشیو کشیدن آن چیزهایی است که لزوماً واجد خصلت آرشیوی تلقی نمی‌شوند.

ششم: تبارشناسی با ایده‌ی رهایی نسبت دارد. تلقی رایج از پژوهش‌های تاریخی این است که محقق به شکلی خنثی و به اصطلاح بی‌طرف باید تاریخ بنویسد و فقط توصیف کند. کلیشه‌ی رایج بی‌طرفی در فضای پژوهش در ایران امروز به صورت نوعی بی‌موضوعی و خنثی بودگی فهم می‌شود. بی‌طرفی اگر هم معنا داشته باشد در الگوی گردآوری اسناد و تلاش برای درون‌فهمی آن اسناد معنا دارد نه در موضع داشتن یا موضع نداشتن. انسان بی‌موضع اساساً به جماد نزدیک است تا انسان. تبارشناسی عمیقاً نسبت به اشکال سلطه موضع دارد و موضع خود را بی‌پرده و صریح اعلام می‌کند. اعتبار پژوهش تبارشناختی به بی‌موضوعی آن نسبت به اعتبار اسناد روایتی است که از دل اسناد بیرون می‌کشد و می‌سازد. با نظر به موضع داشتن در قبال اشکال سلطه، تبارشناسی نمی‌تواند نسبت به آنچه بهتر است بی‌موضع باشد. آینده و اکنون عرصه‌ی گشایش‌ها و امکان‌ها دیده می‌شود و ترک انداختن

ادبی نوظهور و از سوی دیگر معیار نهایی نقد متون کهن شد (برای توضیحات بیشتر بنگرید به دلال رحمانی، ۱۴۰۰).

چنین مواجهه‌ای با ادبیات می‌تواند ساختار و الگوی مواجهه‌ی ما با نظم دانش این حوزه را یکسر دگرگون کند و با طرح پرسش از کارکردها و نسبت‌ها و میدان‌ها در تاریخ‌مندیش، در مطالعات انتقادی و رهایی‌بخش را باز بگذارد. نظم دانش در برخی حوزه‌ها منجمله ادبیات و تاریخ با توجه به گره‌خوردگی با کلان‌روایت‌های هویتی می‌رود که در نوعی تصلب و تبدیل شدن به میراث‌گرایی صرف درگلتند. از این رو بخش بزرگی از آنچه میراث نامیده می‌شود می‌باید در نسبت با اینجا و اکنون مورد مطالعه قرار گیرد تا در عین آزاد شدن بالقوگی‌های رهایی‌بخش آن، شیوه‌های متصلب و درجامانده‌ی خوانش این میراث مورد واکاوی انتقادی قرار گیرد. به عبارت دقیق‌تر، سنتی که خود را فراتاریخی کرده است با افقی اندیشه‌ای که از اقتدار سنت رها شده است مورد مطالعه قرار گیرد و امر به ظاهر فراتاریخی شده را در بستر تاریخی خود به شکلی درون‌ماندگار بازخوانی کند.

شناسی، پدیده‌ی ادبی را از بستر تاریخی‌اش جدا می‌کنند؛ لذا از پرداختن به خصلت‌های سیاسی و گفتمانی امر ادبی درمی‌مانند.

همانطور که دلال رحمانی (۱۴۰۰) نشان می‌دهد، ظهور ادبیات در معنایی که امروز می‌شناسیم در بستر تحولات آغازین لحظات ایران مدرن قابل طرح است. دروازه‌ی ورود به دنیای جدید، پیوند با قاعده‌ی فایده‌مندی بود. و این یعنی شعر و نثر یا باید بر اساس این قاعده بازتعریف می‌شدند یا فراموش می‌شدند. قاعده‌ی فایده‌مندی و ظهور ادبیات در معنای جدید، آن را به پدیده‌ای هویتی تبدیل کرد که نوعی پیوند میان امر ادبی و مردم (جامعه) برقرار کرد که سابقه نداشت. این فرایند در چارچوب فرایند ملت‌سازی قابل فهم است و فهم ادبیات در معنایی که می‌شناسیم در نسبت با برآمدن دولت مدرن قابل تحلیل است. همان‌طور که متفکران صدر مشروطه تأکید می‌کردند، آثار ادبی زیبا، متونی بودند که مردم را جهت توسعه، اخلاق جدید، مبارزه با خرافه و ترویج دانش تهییج کنند. این گزاره، که در واقع نخستین پیوند دهنده‌ی امور اجتماعی و ادبی بود، به‌طور مشخص وجهی هنجاری و اخلاقی داشت که از سویی راهنمای تولید متون

منابع

دریغوس، هیوبرت؛ رایینو، پل (۱۳۸۳). میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک. ترجمه حسین بشیریه، نشر نی.

دلال رحمانی، محمد حسین (۱۴۰۰). تبارشناسی ادبیات و تاریخ‌نگاری ادبی در ایران. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

فوکو، میشل (۱۳۸۴). نظم گفتار: درس افتتاحی در کلژ دو فرانس دوم دسامبر ۱۹۷۰. ترجمه باقر پرهام، نشر آگاه

فوکو، میشل (۱۳۸۹). نیچه، تبارشناسی، تاریخ. در تئاتر فلسفه، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش. نشر نی.

نیچه، فردریش (۱۳۷۷). تبارشناسی اخلاق. ترجمه‌ی داریوش آشوری، نشر آگاه.

Althusser, Louis (1970), *Reading Capital*, Translated by Ben Brewster, Librairie Francois Maspero.

Foucault, M. (1998). On the ways of writing history. *Aesthetics, method, and epistemology*, 279, 295.

Foucault, M. (2019). Return TO History in *Aesthetics, method, and*

آقاجان‌زاده، هادی (۱۴۰۰). مطالعات فرهنگی در ایران. هم‌پندی‌های یک سیاست دانش در ایران. گام نو.

[آقاجان‌زاده، هادی؛ حیدری، آرش؛ محبی، میلاد؛ مقیمی، سکوه \(۱۴۰۰\). سترون خیال یا گریز از نوشتن تاریخ حیران. در پروژه‌ی پوئیتیکا.](#)

آلتوسر، لویی (۱۳۹۲). جریان زیرزمینی ماتریالیسم مواجهه، ترجمه‌ی صالح نجفی و آرش ویسی، در نامه‌های سیاست، گزینش و ویرایش، مراد فرهادپور، بارانه عمادیان و آرش ویسی، نشر بیدگل، صص. ۱۱۹-۱۷۱.

حیدری، آرش؛ نصیری، هدایت. (۱۴۰۰). مسئله‌ی آلتوسر. چاپ دوم، انتشارات تیسرا.

epistemology: Essential works of Foucault 1954-1984. Penguin UK.

Shiner, L. (1982). Reading Foucault: Anti-method and the genealogy of power-knowledge. *History and Theory*, 21(3), 382-398.